

ژاک لاکان و ناسیونالیسم فرانسوی



از دامگه «کنش فرانسوی» تا برآمدن «روان‌کاوی فرانسوی»

برگرفته از سایت رادیو زمانه

10 اوت 2020

علی شریعت کاشانی

در ادبیات روان‌کاوی پس از فروید به جای پای یک ملی‌گرایی آمیخته به عرف و سنت‌گرایی در منازل از دیدگاه‌ها و درس‌گفتارهای ژاک لاکان پی می‌بریم. حقیقت این است که این ملی‌گرایی، برخلاف آن‌چه که در ملی‌گرایی توند و تیز راست‌گرایان توند رو یا دل‌باختگان فاشیسم و نازیسم همروزگار او می‌بینیم، دامنه فکری و سیاسی گسترده به خود نمی‌گیرد و در مثال به بیگانه‌هراسی یا یهودهراسی در وی (چنان که



برخی گمان برده اند) نمی‌انجامد. با این همه سایه افکندن حتا همین اندازه از ملی‌گرایی بر اندیشه و نوشتار و دیدگاه‌های لاکان شخم او را در تیررس بازخواست و انتقاد قرار می‌دهد. زیرا این گرایش به دلایلی که در گفتار پیش رو خواهد آمد، گذشته از نگرانی‌های اخلاقی و انسانی و سیاسی که به میان می‌آورد، گوشه‌هایی نه چندان اندک از روان‌کاوی او را در سطوح زبانی و مفهومی و کاربردی به تنگنا می‌کشد و رسالت دانش‌وران و اندیشمندان‌ای را نیز که برای آن می‌توان قایل بود روان‌یک چشم‌انداز مداربسته می‌کند. این در حالی است که اندیشه و جهان‌بینی نظریه‌پرداز باریک‌بین و بس کوشا و نوآوری چون او بی‌گمان شایستگی این را داشته است که به آفاق علمی و فرهنگی و انسان‌شناسانه باز و پهناور بپیوندد.

در زیر به گونه فشرده و تندگذر به ملی‌گرایی یادشده، زمینه‌ها و پیش‌زمینه‌های آن، و همچنین چگونگی بازتاب آن در مراتبی از ذهن و زبان و نوشتار لاکان می‌پردازیم.

۱ - لاکان از میراث شارل موراس [1] و لئون بلوا [2] تا ملی‌گرایی

لاکان در سال‌های جوانی برای چندی شیفته ملی‌گرایی و ملت‌ستایی روزنامه‌نگار و سیاست‌مدار راست‌گرای فرانسوی شارل موراس می‌شود. زیر تأثیر این شیفته‌زدگی آثاری که او حتا سال‌ها بعد در مقام روان‌کاو و خامه‌فرسا می‌پردازد نشانه‌هایی از یک ملی‌گرایی سنتی را در خود می‌گیرند. این آثار، افزون بر دارا بودن وجوه بومی زبان‌ورزی و استعاره‌گزینی، منعکس‌کنند یک دل‌بستگی آشکار به سنت کاتولیکی دین و دین‌باوری نیز هستند، سنتی که در برخی دار و دسته‌های سیاسی راست‌گرای نیز اغلب همنشین ملی‌گرایی می‌شود (در گفتار کوتاه پیش رو از گفت‌وگو پیرامون این مورد اخیر چشم می‌پوشیم). [3]

شارل موراس طراح نظریه «ملی‌گرایی یک‌دست» [4] است. این نظریه برپایه اندیشه‌ای مداربسته و نفوذناپذیر جان گرفته است و از دید سیاسی و اجتماعی چیزی جز یک ایدئولوژی واپس‌گرا، محافظه‌کارانه و انقلاب‌گریز بیش نیست. «ملی‌گرایی یک‌دست» موراس به ویژه در دو چیز خود می‌نماید: یکی ستیزیدن با هرگونه دگرگونی سیاسی و اجتماعی بنیانی یعنی «انقلاب» است، و دیگر پاسداشت «عظمت» فرانسه همچون یک کشور قدرت‌مند و چیره‌جو و جهان‌خواره است. با دارا بودن چنین

موضع و اندیش سیاسی و دیدگاه برتری جو است که موراس به گروه راست گرای «کنش فرانسوی» [5] می پیوندد و نیز در ۱۹۰۸ مدیریت نشر ملی گرای «کنش فرانسوی» را برعهده می گیرد. این گروه متشکل است از سلطنت خواهانی که بین سال های ۱۹۰۸ و ۱۹۴۴ به فعالیت سیاسی می پردازند و یک گروه «راست افراطی» [6] را شکل می دهند. شعار اصلی شان پاسداری از «وحدت جامعه» ی فرانسوی برپای ملت ستایی و دفاع از سنت بومی و فرهنگی و دید و تفکرات عرفی به ویژه کاتولیکی است. هم آنان از دید ایدئولوژی سیاسی هوادار کسانی چون موسولینی (در ایتالیا)، فرانکو (در اسپانیا)، و مارشال پتن (در فرانسه) اند و بدین روی در راه یک سیاست تمامیت خواه و سرکوب گر و تبعیض آمیز گام برمی دارند. این را نیز باید دانست که در دیدگاه ملی گرای موراس نژادپرستی به ظاهر جایی ندارد، لیکن یهودهراسی یکی از ستون های آن است. و ما می دانیم که یهودهراسی، همانند بیگانه هراسی و بیگانه ستیزی درکل، همواره یکی از اصول یا دست کم از ویژگی های دکترین ملی گرای احزاب «راست افراطی» در اروپا (از موراس و هیتلر و موسولینی گرفته تا امروزه) بوده است.

روان کاو و پژوهش گر معاصر خانم الیزابت رودینسکو در کتاب ژاک لاکان : پیش طرح یک زندگی، تاریخ یک دستگاه فکری (چاپ ۱۹۹۳) برای این نظر است که اندیش سیاسی موراس «مرتبه ای» از روند شکل گیری اندیش لاکان را تشکیل داده است؛ زیرا او زمانی شخصاً با موراس دیدارهایی داشته و در گردهمایی های اعضای جنبش «کنش فرانسوی» وی شرکت می جسته است. [7] رودینسکو در مستندساختن نظر خویش دربار دیدارهای لاکان با موراس و حضورش در حلقه «کنش فرانسوی» او مرجع مشخصی ارائه نمی دهد. با این همه سندی که در زیر خواهیم آورد بر درستی گفت او صحه می گذارد. درنگریستن و تعریف جامعه از سوی لاکان همچون توالی نسل ها و مجموعه ای از «خانواده» ها و نه همچون گردهمایی «افراد» از هرکجا که باشند، انقلاب گریزی و درجانی او در دایره فرهنگ و سنت محافظه کارانه کاتولیکی، و از همه مهم تر جایگاه برجسته زبان بومی - فرانسوی در نظام فکری و عرصه مفهوم سازی ها و مفهوم رسانی های او، این ها همه از مواردی است که او، افزون بر تأثیرگیری از آموزه ها و دیدگاه های سنتی اکتسابی، از موراس و اندیشه ها و دل بستگی های عرفی و مسلکی و سیاسی وی به ارث برده است. نخستین جلوه گاه این میراث دور جوانی سالی و دانشجویی لاکان است، ولی همین میراث به دلایلی که در متن پیش رو خواهد آمد در دوران پیشرفته تر زندگانی فکری و نوشتاری او تأثیرگذار بوده است.

گفتیم لاکان جوان سه سال افسون زد شخصیت موراس و جنبش سیاسی اوست. او در بیست و سه سالگی با بی تابی در انتظار یک دیدار با این سیاستمدار و شرکت جستن در نشستها و فعالیتهای گروه سیاسی او به سر می برد. یک سند تاریخی گویای این واقعیت است. منظور نامه ای است که پامپیل [8] زن لئون دوده [9] (پسر بزرگ تر نویسند) فرانسوی آلفونس دوده [10]) در ۱۹۲۴ برای معرفی لاکان به موراس نوشته است. متن نامه چنین است:

«دوست ارجمند و بزرگ. یک مرد جوان سه سال به نام ژاک لاکان که دوست ماکسیم است (او ۲۳ سال دارد، دانشجوی پزشکی است، برای امرار معاش همانند بسیاری دیگر به تازگی از تحصیلات پزشکی دست کشیده است) چندین هفته است که از من می خواهد تا امکان دیداری با شما را برایش فراهم کنم. تا اکنون پاسخ دادن به این درخواست را به تعویق انداخته ام، زیرا می دانم که سخت گرفتارید، و نیز احساس می کنم که این مرد جوان پرمدعا تا حدودی به خود مغرور است. به تازگی بسیار تحت تأثیر آرای ما قرار گرفته است، و طبعاً تصور می کند که عضویتش [در گروه ما] بسیار مهم است و این که می تواند فعالیت های زیاد برعهده بگیرد. فکر می کنم در آیند نزدیک به کشور سنگال برود. بسیار مشتاق است که شما او را برای عهده دار شدن تبلیغات سلطنت خواهانه راهنمایی کنید. آیا می توانید او را فقط به مدت پنج دقیقه، سه شنبه و یا چهارشنبه هرساعت که بخواهید، به حضور بپذیرید؟... به نظرم او یک آدم با فرهنگ و باهوش است. همچنین یادآور می شوم که درکل پرمدعا و خودبین و به خود مغرور است. فکر می کنم بتواند در جهت اهداف مقدس ما عمل کند.

به امید دیدار، دوست گرامی. خواهشمندم به این لاکان کوچک جز فرصت یک ملاقات کوتاه زمان عنایت نفرمایید. خود او خواهان چیز بیش تری نیست.» [11]

گفتنی است که همسر نویسند این نامه یعنی لئون دوده نخست یک جمهوری خواه بوده است، ولی در ۱۹۰۵ به جنبش «کنش فرانسوی» می پیوندد و در صف ملی گرایان سلطنت خواه و تندرو درمی آید. او همچنین با کمک های مالی چشمگیر به انتشار روزنامه این جنبش یاری می رساند.

همزمان لاکان جوان سه سال و سه سال مند خوانند مشتاق داستان نویس فرانسوی سد نوزده و بیستم لئون بلوا بوده است. بلوا نویسنده ای است که، در کنار هوش مندی و اثرآفرینی ستودنی اش، دل بستگی

تعصب آمیزی به عرف و سنت کاتولیکی دارد، به گونه ای که این گرایش تند و بی گذشت در او تنگ اندیشی می آفریند و وی را رویاروی اندیشمندان و روشنفکران آزادی خواه و نوجوی زمانه قرار می دهد. در کارهای لاکان، حتا در آن ها که پرداخت دوران سال مندی او است، بازبردهایی نهفته و آشکار به نوشته های بلوا دیده می شود. برای نمونه می توان به دو درس گفتار او در ۱۹۶۰ اشاره برد. او در «کتاب هشتم» از سلسله درس گفتارهایش که با عنوان انتقال [12] منتشر شده است در روشنگری این فرایند روانی به داستان «زن بیچار» نوشت. بلوا گریز می زند. [13] زمان پرداخت این «کتاب هشتم» لاکان برابر با ۶۰ سالگی اوست. بازبرد دیگر لاکان به بلوا در «کتاب یازدهم» درس گفتارهایش به نام چهار مفهوم بنیانی روان کاوی [14] به چشم می خورد. این بازبرد مربوط به صحنه ای از اثر دیگری از بلوا به نام رستگاری به دست یهودیان [15] است. [16] لاکان در این زمان ۶۳ سال دارد. این موارد گویای این واقعیت است که پدیدآورند «روان کاوی فرانسوی» تا دوران پایانی زندگانی خویش با آثار و اندیش بلوا تماس نزدیک داشته است.

مورد دیگر، نشانه های یهودستیزی در نوشتار بلوا است و این مسئله رویداشت لاکان را به او خواه ناخواه مورد پرسش و بازخواست قرار می دهد. همین مسئله برخی را، مانند جفری ملمن (171) که تحلیل گر ادبی و کارشناس تاریخ آرا و عقاید در دانشگاه بوستون است، به رخنه کردن یهودستیزی این نویسنده به فضای اندیش لاکان و آثار نوشتاریش معتقد کرده است. [18] بلمن می نویسد که بلوا برای لاکان به نحوی در حکم معبر و مفسر فروید است. نیز او شعار «بازگشت به فروید» لاکان را (شعاری که لاکان در ۱۹۵۵ در یک سخنرانی در آلمان سر می دهد تا مگر به دبستان خود اعتبار و مشروعیت بیش تری ببخشد) دراصل «بازگشت به بلوا» تلقی می کند؛ زیرا در کارهای حتا تازه تر او اشاره هایی به کتاب آن نویسنده (رستگاری به دست یهودیان) دیده می شود و این امر گویای چیزی از گرایش وی به دیدگاه ضدیهود بلوا نیز هست. [19] پس بلمن می اندیشد که لاکان فروید را از رهگذر بلوا و اندیش او بازمی خواند و تعبیر و ترجمه می کند، درست همان گونه که ژاک دریدا هگل را در متن شعر شاعر فرانسوی مالارمه بازمی خواند و درمی یابد، شاعری که به باور او «مفسر هگل» بوده است! [20] به هرروی ناقد چنین می رساند که در دنیای لاکان، از آن روی که شاهد تأثیرگذاری نویسند تنگ اندیش و یهودستیزی چون بلوا در وی هستیم، از بازگشت واقعی به فروید خبری نیست.

با این همه، اگرچه وجود نشانه‌هایی از عرف و سنت زندگی و صورت مشکوک و ناروشنی از ملی‌گرایی در درس‌گفتارها و نوشته‌های لاکان یک امر مسلم است ولی، چنان که پیش‌تر یادآور شدیم، او را نمی‌توان در صف یهودستیزان بی‌پروا و شناخته شده‌ای درآورد که پیرو یک مرام و ایدئولوژی تنگ‌اندیشانه و نژادپرستانه خاص و مشخص بوده‌اند. در کارهای او نیز نشانه‌ای از یهودستیزی (در معنای راست و درست واژه) به چشم نمی‌خورد. همچنین روند زندگانی خصوصی و اجتماعی‌اش تأییدکننده وجود یهودستیزی یا یهودهراسی در او نیست: او در ۱۹۳۸ با سیلوپا مک‌کلس [21] (همسر نویسنده فرانسوی ژورژ باتای) آشنا می‌شود که یک زن یهودتبار است، و در ۱۹۵۳ با او زناشویی می‌کند. او همچنین دختری را که این زن در ۱۹۴۱ از وی (بیرون از زناشویی رسمی) به دنیا می‌آورد ژودیت [22] می‌نامد که یک نام عبری و یهودی است. در همین حال او در درس‌گفتارها و نوشته‌هایش به اندیشمندان و نظریه‌پردازانی اشاره می‌برد که شمار درخوری از آنان یهودتبار بوده‌اند، مانند باروخ پینوزا، [23] رومن جاکوبسون، [24] الکساندر کویره، [25] الکساندر کوژو (یا کوژونیکوف)، [26] لوی استراوس، و تنی چند دیگر. و ما می‌دانیم که لاکان در تأیید و توجیه پاره‌ای از مفاهیم و آرای خود از آثار و اندیشه این اندیشمندان فراوان سود برگرفته است. در این میان اما آن چیزی که راه را برای بدگمانی و متصف‌کردن لاکان به یهودستیزی هموار کرده است رویداشت وی به نویسندگی مظنون و یهودهراسی چون بلوا است، نویسنده‌ای که منتقل‌کننده چیزی از ملی‌گرایی به او بوده است و نه یهودستیزی، و نیز تماس دیرینه وی با ملی‌گرایان سرسخت و خشک‌مغزی چون شارل موراس و محفل «کنش فرانسوی» او بوده است. این‌ها همه در دنیای لاکان سایه‌روشن‌هایی پرسش‌برانگیز آفریده‌اند که انتساب یهودستیزی را به وی کم‌وبیش آسان می‌کنند؛ به‌ویژه که در دیار اروپا از دیرزمان تا امروزه اشکال تند ملی‌گرایی و ملت‌ستایی، تیره و تبارگرایی، و زادبوم‌پرستی غالباً با یهودهراسی و بیگانه‌ستیزی درآمیخته بوده است. امروزه در شماری از کشورهای باختری نظیر همین مسئله را در عارضه اسلام‌هراسی و مسلمان‌ستیزی احزاب راست تندرو می‌بینیم که به بهانه‌هایی ناموجه هم مهاجرنشینان مسلمان‌زاده را از هر تیره و تبار هدف قرار می‌دهد.

بنابراین لاکان، با درگیرساختن خود (از رهگذر موراس و بلوا و تنگ‌اندیشی‌های این دو) در آن‌چه که صورتی از یک «ملی‌گرایی فرانسوی» است، دبستان روان‌کاوی خویش را از یک چشم‌انداز فراخ‌دامن و

فراملی و فراسرزمینی که شایسته یک دبستان دانش‌محور پرتکاپو و بال‌گستر است دور می‌دارد و در تنگنای بومی و میهنی و سنتی جای‌گیر می‌کند. از همین‌جا محدودیت بُرد شعار «بازگشت به فروید» لاکان نیز بر ما روشن‌تر می‌شود. این «بازگشت»، البته بی‌آن که تقلیل‌پذیر به «بازگشت به بلوا» (به‌باور جفری ملمن) باشد، گویای ناتوانی لاکان در پرورش و آرایش یک نظریه روان‌کاوانه به‌راستی خودگردان و خودبسند است. منظور نظریه‌ای است که می‌باید توان درگذشتن از نظام و نظریه فروید بنیان‌گذار را داشته باشد تا این که به یک چشم‌انداز ابتکاری و سراسر تازه‌تر بپیوندد. چنین است که خود لاکان، برخلاف آن دسته از پیروانش که به سرسختی و خوش‌باوری خو گرفته‌اند و در بزرگ‌نمایی روان‌کاوی او نیز سخت کوشیده‌اند، برای نگاه‌داشت موجودیت و اعتبار دبستان روان‌کاوی خویش، آن‌هم در همین حد که هست، چاره‌ای جز «بازگشت به فروید» نمی‌بیند. چه بسا به دلیل ناگزیری چنین «بازگشت»ی بوده است که او در ۱۹۸۰ (در هفتاد و نه سالگی) در یکی از آخرین درس‌گفتارهایش [27] خطاب به هوادارانش می‌گوید: «این با خود شما است که، چنان‌چه خواستید، لاکانی باشید. من فرویدی هستم!» [28] روشن است که فحوای این سخن به نحوی گویای در بستگی «روان‌کاوی فرانسوی» در غیاب فرویدیسم، جایگاه فنی و نظری پرسش‌برانگیز آن در عرصه روان‌شناسی علمی و تحلیلی، و ناگزیر نیاز همیشگی آن به داده‌های روان‌کاوی زیگموند فروید است.

۲ - لاکان از عرف و سنت‌گرایی، بازی با واژگان، و استعاره‌گزینی تا برآمدن «روان‌کاوی فرانسوی»

می‌دانیم که بنیان‌گذار روان‌کاوی، فروید، در گفت‌وگو از گروه و توده مردم و اجتماع گردهمایی «افراد» را از هر رنگ و نژاد و تیره و تبار در نظر دارد. او همچنین پیوسته بر سهم کارآمد «فرد» و توانایی یکایک «افراد» در گسترش فرهنگ و تمدن تأکید دارد. اما لاکان به‌پیروی از ملی‌گرایانی چون شارل موراس جامعه را بیش‌تر متشکل از «خانواده»ها و «خانوار»ها می‌بیند و نیز ارزش و اهمیت وجودی آن را وابسته به ماندگاری «نسل» [29] می‌داند، و همچنین به ماندگاری اموری چون «زبان» که از دید او یک عنصر قدرت‌مند سنتی و فرهنگی پابرجا است. [30] این را نیز می‌دانیم که لاکان در بحث از «عقده‌های خانوادگی» برای «خانواده» اهمیت محوری قایل است و آن را هسته اجتماع و جامعه تلقی می‌کند. نیز او موجودیت «خانواده»، «خانواده انسانی»، و «ساختار فرهنگی خانوادگی انسانی» را همچون یک

«سنت» [31] درمی‌یابد. [32] افزون براین، این‌که لاکان با الهام از زبان‌شناسی فردیناند دوسوسور و ساخت‌گرایی انسانی شناختی کلود لویی استروس، ولی هم‌سو با نیت روان‌شناسان و ویتز ویش، ناخودآگاه را «همچون زبان، ساخت‌مند» می‌شمرد موردی است که با یک دیدگاه متمایل به امر زبانی (به‌مثابه جلوه‌ای از هویت فردی و گروهی و بومی و در نتیجه عرفی و سنت‌گرای) در مطالعه خانواده و اجتماع همخوانی دارد. به هرروی در موضع نسل‌اندیشانه، خانواده‌گرای و جامعه‌پژوهانه لاکان روان‌کاو نشانه‌هایی از یک عرف و سنت‌گرایی بی‌چون و چرا به چشم می‌خورد که در شکل‌یافتن و به‌کارآفتادن ملی‌گرایی ویتز و او کارآمد بوده است؛ و در دل این موضع عنصر زبان و شیوه زبان‌ورزی، که در گفتارها و نوشته‌های او اندک‌اندک خویشاوند یک زبان «ملی - فرانسوی» و شیوه زبان‌ورزی بومی و خودمانی می‌شوند، جایگاه نسبتاً برجسته‌ای می‌یابند.

خویشاوندی زبانی و ملی‌گرای یادشده همان است که در نام‌گذاری روان‌کاوی لاکان نیز، دست‌کم آن‌چنان که همگان و شاگردان او در شناسانیدن آن کوشیده‌اند، خود را نشان می‌دهد. اینان روان‌کاوی او را «روان‌کاوی به‌شیوه فرانسوی» [33] نامیده‌اند که القاکننده یک روان‌کاوی «فرانسوی» و «بومی» و «خودمانی» است. دلایل این «فرانسوی» و «بومی» بودن بر ما روشن است و آن را دست‌کم در سه چیز می‌شود دید. یکی خود زبان فرانسوی است. متن‌های پایه‌ای و هم‌درس‌گفتارها، مفاهیم اصولی و اصطلاحات فنی، و برداشت‌ها و استدلال‌های لاکان در دل این «زبان ملی» و متناسب با روحیه کلی و روابط دال و مدلولی ویتز آن پیاده شده‌اند. دوم قالب‌های ذهنی و ادراکی ویتز فرهنگ و سنت و زبان جامعه فرانسوی است که فهم‌پذیری «روان‌کاوی فرانسوی» و زیر و بم زبان نوشتار آن را برای فرانسویان، و نیز برای دیگر فرانسوی‌زبانان آشنا با روحیه زبان و فرهنگ فرانسوی، میسر ساخته‌اند. سوم، و چه بسا مهم‌تر، خودشیفتگی فرهنگی است که، به فیض چیرگی سنت و زبان «ملی» یادشده بر دبستان لاکان و «فرانسوی» نامیده شدن این دبستان، بهترین فرصت و بهانه را برای ابراز وجود و بالندگی به دست آورده است.

افزون بر این‌ها، یکی از کوشش‌های پیگیر لاکان در نوشته‌ها و درس‌گفتارهایش بازی با واژگان فرانسوی و پیشوندها و پسوندهایشان و یا با واژگان فرانسوی کم‌وبیش شبیه‌همدیگر (از دید صورت یا تلفظ) است، و این کار همواره راهگشای او در استعاره‌پردازی برای بازشناسانیدن دیدگاه‌ها و مفاهیم و نظریاتش به‌شیوه بومی - ملی

بوده است. او خود در یک گفت و شنود مطبوعاتی در ایتالیا (۲۹ اکتبر ۱۹۷۴) چنین می‌آورد: «من برای بازی با واژگان اهمیت بسیار زیاد قایلیم، شما این را می‌دانید. به دیدن من این کلید روان‌کاوی است.» [34] تردیدی نیست که این‌گونه بازی‌ها، درعین‌این‌که از ذوق و استعداد ادبی ستودنی و توانایی سخن‌ورانه لاکان حکایت دارند، فهم درست و به‌جای بخش درخوری از متن نوشته‌ها و درس‌گفتارهای او را برای غیرفرانسویان دشوار و گاه نامفهوم گردانیده است. گو این که فرانسویانی نیز که با دستگاه فکری و بازی‌های لفظی و کلامی اغلب پیچیده او آشنایی بسنده نداشته باشند به‌سختی می‌توانند از نیات و نکته‌گویی‌های او سردرآرند. این درست برعکس آن چیزی است که در زبان نوشتاری به‌رویهم‌بی‌پیرایه و روشن و فهم‌پذیر فروید دیده می‌شود، در زبانی رسا و درعین‌حال توان‌مند و استوار که در چارچوب آن رویداشت یک‌راست به مفاهیم و مسائل مورد بحث فرصت و بهانه‌ای برای بازی با واژگان و به‌میان آوردن مجاز و استعاره و غیره برجا نمی‌گذارد، و نه جایی برای تعابیر و تفاسیر روان‌شناختی پیچ‌درپیچ و نابایسته که برپای این‌گونه بازی‌های زبانی و استعاره‌گزینی‌ها صورت می‌گیرند.

فشرده‌گویی و پرداخت گزاره‌های اغلب مبهم و رازورانه و گیج‌کننده یکی دیگر از ویژگی‌های زبانی و نوشتاری لاکان است. این مورد، که از جهاتی بی‌ارتباط با رویداشت او به «زبان ملی» و شیفته‌زدگی نسبت به این زبان نیست، به مدار بستگی «روان‌کاوی فرانسوی» او می‌افزاید. همین مسئله باعث می‌شود تا خوانندگانش تا آشنا با زبان و مباحث روان‌کاوی برای پی‌بردن به نیات او و تصور امور مورد گفت‌وگویش نیازمند تأملات باریک و رمزگشایی صبورانه از گفته‌های فشرده و گزاره‌های پیچیده او باشد. شمار درخوری از این گزاره‌ها و فشرده‌گویی‌ها از دید لفظی و روابط دال و مدلولی معماگونه‌شان یادآور برخی نکته‌گویی‌های رازورانه یا «شطحیات» صوفیانه‌اند. گو این که در نوشتار لاکان شماری از آن‌ها شاعرانه و دلنشین نیز هستند. در این میان اما باید پذیرفت که این‌گونه فشرده‌گویی‌های توأم با رویداشت به رازورانگی و ابهام در یک زبان علمی و فرهنگستانی (در زبانی که برای تفهیم مفاهیم و یا جستار معنا باید روشن و فهم‌پذیر و کارگشا باشد) نمی‌تواند جایی داشته باشند، و نه حتی در زبان خود لاکان (دست‌کم به‌دلیل پیچیدگی دستگاه نظری او و بایستگی بازنمایی مفاهیم آن در قالب زبانی وارسته از گنگی و سربستگی).

فشرده گویی در چارچوب گزاره های ابهام آمیز در متن نوشته ها و درس گفتارهای لاکان جای جای به چشم می خورد. در این جا دو مورد نمونه وارشان را بازگو می کنیم.

- در یکی از آن ها می خوانیم: «می توانیم کسی را دوست بداریم، نه فقط به خاطر آن چه که دارد بلکه همچنین، و دقیقاً، به دلیل آن چه که از آن محروم است». [35] این گزاره را بنا بر منطق و روان شناسی «فالوس محور» و «کم داشت» اندیشان لاکان می توان دریافت. گزاره به گونه سربسته از اختلاف جنسی میان دو جنس مرد و زن، مسأل کم داشت [36] در هریک از آنان، و تمایل به ازمیان بردن این کم داشت دم می زند. در این جا «آن چه که دارد» بر برخورداری مرد از «فالوس» دلالت دارد، و «آن چه که از آن محروم است» نبود «فالوس» در زن و در نتیجه کم داشت و محرومیت او را می رساند. مرد به سهم خود از امتیازی که ویژه زن است، یعنی توانایی باردارشدن و فرزندآوری، بی بهره است و بدین روی او نیز دست خوش احساس کم داشت است. پس هریک از اینان «دقیقاً» به دلیل آن چه که از آن محروم است، و بنا بر کم داشت درونی خویش، برآن است تا در دیگری مایه گذاری عاطفی کند و او را دوست بدارد. براین اساس عشق ورزیدن به دیگری چیزی نیست مگر بازشناختن و پذیرفتن کم داشت نفسانی خویشان و تمایل به آشکارساختن آن از رهگذر پیوند عشق ورزانه.

- یکی دیگر از فشرده گویی های لاکان، که آن هم در گزاره ای مبهم و رازورانه به معمای عشق و عشق ورزی و دیالکتیک «کم داشت» می پردازد و دیری نیز زبانزد محافل لاکانی بوده است، چنین است: «عشق همانا دادن آن چه را که نداریم به کسی است». لاکان در جای دیگری (درس گفتار ۱۲، ۱۹۶۵) [37] این گزاره را کامل تر می کند و می گوید: «عشق همانا دادن آن چه را که نداریم به کسی است که آن را نمی خواهد». [38] او این گزاره را از گفت و گوی درازی برمی گیرد و بازگو می کند که زمانی میان سقراط و آلکیبیادس [39] (شاگرد سقراط و مرد سیاسی و لشکری) درگرفته بوده است. سقراط جویای عشق آلکیبیادس نسبت به خویش است، ولی آلکیبیادس پاسخ گوی این خواست نیست. لاکان این واکنش منفی را به مسأل «کم داشت» ربط می دهد، به «کم داشت»ی که در هریک از آنان وجود داشته است. با در نظر گرفتن خطوط اصلی دستگاه فکری لاکان باید گفت: تمایل یا عشق به لحاظ جایگاه وجودی و کارکرد یک پدید دوپهلوی است، زیرا دراصل به «کم داشت» در وجود خود عنصر عامل (سوژه) و حتا به «نبود» (نبود رابط جنسی) می رساند. موضوع تمایل

یا مطلوب عاطفی در واقع کسی نیست که جویند عشق ما باشد، بلکه این مطلوب، خود، موضوع آن تمایلی واقع می‌شود که در وجود ما متمرکز بر خود ماست و این که باید پاسخ‌گوی کم‌داشت‌های ناخودآگاه خود ما باشد. به دیگر سخن، ما به راستی نه عاشق «دیگری» («دیگری» در واقع ناموجود در روابط عشق‌ورزانه) بلکه دلبسته آن «تصویر وهم‌آمیز» هستیم که از این «دیگری» در ذهنیت و ناخودآگاه خویش برنشانده‌ایم («هرکسی از ظن خود شد یار من» / مولوی). چنین است که ما به آن کسی مهر می‌ورزیم که عشق متمایل به خودشیفتگی ما را «نمی‌خواهد». وانگهی در کنار این عشق، عشق دیگری در کار نیست، و لذا در روابط عشق‌ورزانه «آن‌چه را که نداریم به کسی که آن را نمی‌خواهد» پیشکش می‌داریم!

بدین‌سان لاکان، با به‌میان آوردن گزاره‌های بس فشرده در قالب زبان بومی، خوانند «روان‌کاوی فرانسوی» خویش را (آن‌هم خواننده‌ای که باید با زیر و بم دستگاه فکری، فشرده گویی‌ها، و به‌ویژه بازی‌های کلامی و استعاره‌گزینی‌های او آشنایی درست و سنجیده داشته باشد) وادار و ناگزیر به رمزگشایی و تعبیر و تفاسیر دراز می‌کند. او به راستی هرآن‌چه را که خود باید در پرتو لحن و زبانی گویا و روشن و گزاره‌های تهی از سربستگی و چندپهلویی به انجام برساند به دیگران وامی‌گذارد.

بنا بر این لاکان جوان‌سال و بلندپرواز، بی‌گمان زیر تأثیر آموزش و پرورش عرفی و سنتی، و با درج‌زدن در حوز فرهنگ و سنت ملی - کاتولیکی (فرهنگ و سنتی که دیری‌مورد بازخواست و بازنگری اندیشمندان «عصر روشنگری» حتا در خود فرانسه بوده است) به ملی‌گرایی ناروشن و پرخاش‌جویانه کسانی چون شارل موراس می‌پیوندد. هم‌او از این رهگذر به برخی آثار لئون بلوا دل می‌سپرد که بینش و اندیشه‌اش آلوده به تعصبات دینی و نیز عارضه‌یهودهراسی است. او در دوران پیشرفته‌تر زندگانی همچنان چیز درخوری از هرآن‌چه را که با گرایش‌های ملی‌گرای آمیخته به عرف و سنت کاتولیکی خویشاوندی دارد در ذهن و زبان و اندیشه خویش محفوظ می‌دارد و براین اساس طراح «روان‌کاوی به‌شیو فرانسوی» می‌گردد.

از سوی دیگر کوشش پیگیر لاکان برای سازگار گردانیدن دبستان روان‌کاوی خویش و شماری از مفاهیم آن با روحیه زبان فرانسوی و آن سنت بومی و ملی که در پشت این زبان نهفته است، و به‌خصوص

روی آوری او در قالب زبان فرانسوی به بازی‌های واژگانی و کلامی و نیز استعاره پردازی هنگام نگارش و گفتار و در روند استدلال و برداشت (به منظور تفهیم پاره‌ای از مفاهیم و آرای خویش)، در روان‌کاوی او حال و هوایی فرانسوی می‌دمد و خواه ناخواه آن را در سطوح فکری و مفهومی و نوشتاری به رنگ و جلای امر بومی و ملی می‌آراید. ولی این نیز واقعیتی است که دانش روان‌کاوی را، همانند بسیاری از دیگر دانش‌ها، نمی‌توان به مرز و بوم زبانی و فرهنگی و جغرافیایی ویژه‌ای بازایستاند. فهم مفاهیم بنیانی آن را نیز نمی‌شود همیشه و همه‌جا در گرو بازی با واژگان و استعاره‌گزینی پیاپی درآورد؛ وگرنه با چیزی از نوع ادبیات سرگرم‌کننده سر و کار خواهیم داشت. تردیدی نیست که لاکان در پرتو این‌گونه «بازی‌ها» و «استعاره‌ها» شماری از مفاهیم روان‌کاوی خویش را آسان‌تر به فرانسوی‌زبانان منتقل می‌کند و توضیحات فهم پذیرتری در دسترس‌شان می‌گذارد. با این‌همه این توضیحات، چون در قالب یک زبان و ذهنیت آشنا و خودمانی ارائه می‌شوند و به‌ویژه با «روان‌کاوی فرانسوی» او همدلی و همنوایی دارند، از تنگناهای بومی و ملی و زبانی یادشده به‌سختی فراتر می‌روند، و از همین روی در باروری و گسترش نظریه کلی روان‌کاوی نقشی به‌مراتب کم‌رنگ‌تر از آن چیزی را دارند که لاکان و لاکانیان برای آن قایل شده‌اند.

پانویسها و منابع

[1]. (Charles Maurras (1868-1952

[2]. (Leon Bloy (1846-1917

[3]. برای چگونگی بازتاب دین و دین باوری در اندیشه و آثار لاکان بنگرید به مقاله من زیر عنوان «جلوه‌های دین و دین باوری در روان‌کاوی لاکان» در تارنمای «زمانه»، به [این نشانی](#).

[4]. Nationalisme intégral

[5]. (Action française (1908-1944

[6]. Extrême droite

[7]. Cf. Roudinesco, Elisabeth (1993), *Jacques Lacan : Esquisse d'une vie, histoire d'un système de pensée*, Paris, Fayard

(Pampille = Marthe Allard (1878-1960) .[8]

(Léon Daudet (1867-1942) .[9]

(Alphonse Daudet (1840-1897) .[10]

Cité in Deschodt, Pierre-Jean (1995), *Cher maître, Lettres à Charles Maurras*, Paris, Christian de Bartillat, .p. 602 .[11]

Transfère .[12]

Lacan, Jacques (1960-61), *Le Transfert, Le Séminaire, Livre VIII*, Paris, Seuil, rééd. 2001 .[13]

Les quatre concepts fondamentaux de la psychanalyse .[14]

Salut par les Juifs .[15]

Lacan, J., (1964), *Les quatre concepts fondamentaux de la psychanalyse, Le Séminaire, Livre XI*, Paris, Seuil, rééd. 1973 .[16]

Jeffrey Mehlman .[17]

Mehlman, Jeffrey (1982), "The Suture of an Allusion : Lacan with Leon Bloy", in id. *Legacies : Of Anti-Semitism in France*, SubStance, Vol. 11, N° 1, pp. 99-110 .[18]

همچنین برای آرای بیشتر تر جفری ملمن درباره نشانه‌های یهودستیزی در لاکان بنگرید به پیش‌گفتاری که او در مقام مترجم بر برگردان انگلیسی‌زبان جلد دوم *سینار* (چاپ دانشگاه شیگاگو) تألیف الیزابت رودینسکو آورده است، با این مشخصات:

Roudinesco, Élisabeth (author), Jeffrey Mehlman (translator), *Jacques Lacan & Co : A history of psychoanalysis in France (1925-1985)*, University Of Chicago Press, 1990

Mehlman, Jeffrey, « *The Suture of an Allusion: Lacan with Leon Bloy* », op. cit., pp. 104 -105 .[19]

As though the return to Freud to whom history has granted the“ nobility of Jewish genius in fact masked an unwitting return ”.to the unreadable. Leon Bloy of *Le Salut par les juifs*

: Mehlman, J., *Ibid.*, p. 104 .[20]

In this sense, Bloy would serve as an interpretant, in my“ ...reading, of Lacan’s reading of Freud

Sylvia Maklès .[21]

Judith .[22]

(Baruch Spinoza (1632-1677 .[23]

(Roman Jakobson (1896-1982 .[24]

(Alexandre Koyré (1892-1964 .[25]

(Alexandre Kojève = Kojevnikov (1902-1968 .[26]

Lacan, J. (1980), *Séminaire de Caracas*, 12 juillet 1980, .[27]
.in *L’Ane – Le Magazine freudien*, avril-mai 1981, n°1

C’est à vous d’être lacaniens, si vous voulez. Moi, je» .[28]
«suis freudien

Génération .[29]

Roudinesco, Elisabeth (1993), *Jacques Lacan : Esquisse .[30]*
d’une vie, histoire d’un système de pensée, éd. Op. cit.,
.p. 201 sq

Tradition .[31]

[32] . در این مورد بنگرید به مقاله من در تارنمای «زمانه»، زیر
عنوان «جامعه و پیوند اجتماعی در روان‌کاوی لاکان».

Psychanalyse à la française .[33]

Lacan, J., «Conférence de presse du Dr Lacan, le 29 .[34]
octobre 1974 au Centre Culturel Française de Rom», in *Bulletin*

*intérieur de I'École Freudienne de Paris N° 16, Novembre
: 1975*

*J'attache énormément d'importance aux jeux de mots, vous le»
« .savez. Cela me paraît la clé de la psychanalyse*

*Nous pouvons aimer quelqu'un non seulement pour ce» .[\[35\]](#)
qu'il a, mais aussi, littéralement, à cause de ce qui lui
« .manque*

Manque .[\[36\]](#)

*Lacan, J. (1964-65), Séminaire XII, 17 mars 1965 : .[\[37\]](#)
Problèmes cruciaux de la psychanalyse, ou : Les positions
.subjectives de l'être, texte en ligne, p. 132*

*L'amour, c'est donner ce qu'on n'a pas à quelqu'un qui» .[\[38\]](#)
« .n'en veut pas*

(Alcibiades (c. 450–404 BC .[\[39\]](#)